

زرتشت

اگر واقعاً زرتشت بود که برای نخستین بار این پند عالی را بمردمان داد که : « در صورتیکه در خوب و بد کاری شك داری ، از آن کار خودداری کن » ، در این صورت زرتشت ، پس از کنفوسیوس ، بزرگترین مردم جهان بود .

این زرتشت که بود ؟ نام او آهنگی یونانی دارد ، و میگویند که وی اصلاً ماد بود . پارسی‌های امروزی او را زردشت یا زرادشت مینامند ، و تصور نمی‌رود که وی اولین زرتشت تاریخ باشد . بطوریکه نقل میکنند دو زرتشت دیگر پیش از او وجود داشته‌اند که اولین آنها نه‌هزار سال پیش میزیسته . این رقم برای مازیداست ، هرچند برای دنیا بسیار کم است .

شاردن و تاورنیه ، جهانگردان فرانسوی ، از

زبان گبرها یا پارسیها که امروزه نیز در هندوستان و ایران پراکنده‌اند، اطلاعاتی دربارهٔ این پیمبر بزرگ در دسترس ما گذاشته‌اند. « هاید » دانشمند انگلیسی نیز سفری به هندوستان اصلی کرد تا در ناحیهٔ سورات زبان ایرانیان باستان را در نزد پارسیان فقیر امروزی بیاموزد و کتابهای مقدس زرتشت را بزبان اصلی آنها بخواند. فیثاغورث‌ها و افلاطون‌ها و آپولونیوس‌تیان‌ها، در روزگاران پیشین، بمشرق زمین رفتند تا در آنجا حکمت آموزند. اما هیچکس بیش از مترجم کنونی کتابهای زرتشت بزبان فرانسه، با این همه رنج و تحمل این همه خطر، بدنبال این الههٔ پنهان شتافت.^۱

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

چیزیکه شایان توجه است، این است که مغان، همچون برهمان، بوجود بهستی و دوزخی و رستاخیزی و شیطانی اعتقاد دارند، در صورتیکه آشکار شده است که در آئین یهودان، هیچ چیز از این جمله وجود نداشته است. یهودیان در همه جا دیرتر از دیگران وارد میدان شده‌اند، و این حقیقتی است که با اندکی پیشرفت در مطالعات مربوط بمشرق زمین، بر همه کس مسلم میشود.

(فرهنگ فلسفی)

۱- مقصود « انکتیل دوپرون » مترجم فرانسوی زندآوستاست که برای نخستین بار این کتاب را باروپائیان شناساند.

کورش

منظور من درینجا تحقیق در این باره نیست که کدامیک از افسانه‌هایی که درباره کورش ساخته و پرداخته‌اند بر آن‌های دیگر ترجیح دارد: افسانه هروودوت یا کتزیاس، یا کزنفون، یا دیودور، یا یوستین، که بهر حال همه متناقض با یکدیگر سخن می‌گویند.

پیش از هر چیز این نکته را تذکر میدهم که هیچیک از مورخین کلمه‌ای از یهودیان در تاریخ زندگی کورش نگفته‌اند، و یهودیان خود تنها کسانی هستند که جرئت کرده‌اند در گفتگو از این پادشاه، صحبتی هم از خودشان بکنند. وضع ایشان از یک لحاظ شبیه بدان اشخاصی است که هنگام صحبت درباره افراد طبقاتی بالاتر از خود، می‌گفتند: «ما آقایان رامیثناسیم، ولی آقایان ما را نمیثناسند».

یهودیان مدعی هستند که برگزیدگان آنها ، تقریباً صدوشصت سال پیش از آنکه کورش بجهان آید ، درباره وی سخن گفته‌اند .

در کتاب اشعیاء (باب چهل و پنجم ، ۱) چنین آمده است : « من ، خداوند به کورش که مسیح من است ، دستش را گرفتم تا ملتها را در برابرش بزانو درآورم و پادشاهان را از پیش رویش بگریزانم و دروازه‌ها را برویش بگشایم ، چنین می‌گوییم : من همه‌جا پیشاپیش شما در حرکت خواهم بود ، بزرگان را حقیر خواهم کرد ، صندوقچه‌ها را خواهم شکست ، پولهای پنهان شده را بشما خواهم سپرد ، تا بدانید که من خداوند هستم » .

برای برخی از دانشمندان هضم این نکته دشوار است که خداوند یهود ، لقب مسیح خود را به یکنفر زرتشتی بدهد که از لحاظ یهودان کافر بشمار میرود ، حتی این علما گستاخانه می‌گویند که رفتار یهودان در این مورد ، رفتار همه ضعیفانی است که از نیرومندان تملق می‌گویند ، و از همین نظر بود که ایشان پیشگوئیهای بنفع کورش جعل کردند .

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

زندگی کورش از اول موضوع جالبی برای نوشتن رمان بشمار میرفت . اینکار با « کزنفون » شروع و با « رمزی » ختم شده ، و برای نشان دادن سرنوشت غم‌انگیزی که همیشه در انتظار قهرمانان است ، « دانشه » زندگی کورش را موضوع یک تراژدی قرار داده است . (فرهنگ فلسفی)

مطالعه در آداب و رسوم

(قسمت‌های برگزیده)

در سمت شرق بابلی‌ها پارس‌ها میزیستند . وقتیکه کورش ، که ما او را سیروس مینامیم ، این شهر را با کمک مادها که در شمال مستقر شده بودند تصرف کرد ، پارس‌ها بابل را زیر نفوذ سیاسی خود آوردند و مذهب خویش را نیز بدانجا بردند .

کز نفون زندگی کورش را بصورت يك رمان اخلاقی در آورده که تقریباً شبیه تلماک ماست . آنچه بطور یقین درباره کورش میتوان گفت ، اینست که وی جهانگیر بزرگی بود . اساس تاریخچه زندگی او کاملاً صحیح است ، اما اجزاء مختلف آن با افسانه در آمیخته است ،

و این نکته‌ایست که در مورد هر تاریخچه‌ای صدق میکند .

شهر رم در زمان کورش وجود داشت : در این زمان فقط چهار یا پنج لیوا^۱ وسعت داشت و تا آنجا که میتوانست همسایگان خود را میچاپید .

من در اینجا از مذاقه در رمان هرودوت یا رمان کزنفون درباره زندگی و مرگ کورش خودداری میکنم، اما متذکر میشوم که پارسی‌ها ، یا پارسها ، ادعا میکردند که شش هزار سال پیش از آن در میان خود پیمبری بنام زرتشت داشته‌اند که دواصل درستکاری و احترام بخورشید را بدیشان آموخته بود .

شاید این مهمترین واقعه در تاریخ جهان قدیم باشد ، زیرا آئین زرتشت آئینی است مفید که بر اساس ابدیت روح و شناسائی وجود خالق مستقر شده است . باید پیوسته متذکر این نکته بود که اندیشه بشری مبیایست چه اندازه مدارج پیشرفت را طی کرده باشد تا بتواند چنین اساس فکری و فلسفی را بوجود آورد .

(مقدمه)

... اکنون بوضع ایران نظر افکنیم . کمی پیش از آن دوره‌ای از تاریخ که در اینجا مورد بحث من است ، این کشور صحنه بزرگترین و مؤثرترین انقلاب معنوی شد که در کره زمین پدید آمده بود .

تسلط قومی جدید بر این سرزمینها ، و استقرار آئینی تازه و آداب و رسومی که تا آنوقت مجهول بود ،

۱- در حدود بیست کیلومتر مربع .

وضع این مناطق را بکلی تغییر داده بود ، و این تغییر بهمین زودی قسمت بزرگی از آسیا و آفریقا و اروپا را فراگرفته بود .

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

ایران ، پیش از اسکندر ، دامنه تسلط خود را از مصر تا « باختر » در آنسوی سرزمینی که امروزه سمرقند نام دارد ، واز تراکیه تا رود سند در هندوستان گسترده بود .

با روی کار آمدن ارشک پارت در دوپست و پنجاه سال پیش از مسیح ، دوباره توسعه این کشور که در زمان سلوکیها تجزیه شده و وسعت آن تقلیل یافته بود شروع شد .

اشکانیان بتصرف سوریه و سرزمینهای کنار دریای سیاه موفق نشدند ، ولی با رومیان امپراتوری شرقی درافتادند و همواره در برابر آنان سدی غیرقابل عبور کشیدند .

در دوره الکساندر سور ، در حدود سال ۲۲۶ میلادی ، یک سرباز ساده ایرانی که نام اردشیر گرفت این کشور را از چنگ اشکانیان بدرآورد و دوباره شاهنشاهی ایرانیها را بنیاد نهاد .

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

ایرانیان از اول ملتی هوشمند بودند . لقمان که همان ازوپ یونانی است در قزوین متولد شده بود . این روایت خیلی بحقیقت نزدیکتر مینماید تا روایتی که لقمان را حبشی میشمارد ، زیرا حبشه کشوری است که هیچوقت فیلسوف

نیپورورنده است . در آن زمان اصول دین زرتشت قدیمی، که در اصطلاح یونانیان که همه اسامی شرقی را تغییر داده‌اند « زورواستر » خوانده میشود ، هنوز پای برجا بود .

زرتشت دومین که در دوران سلطنت داریوش پسر و یشتاسب آمد ، فقط همت بتکمیل این آئین کهن گماشت . در این اصول مذهبی است که چون در آئین هندوان ، اعتقاد به ابدیت روح و زندگانی سعادت آمیز یا ملالت باری را در دنیای دیگر میتوان یافت ، وهم در این اصول است که صراحتاً از وجود جهنمی سخن رفته است .

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

... میدانید که بابلیها ، بعد از هندوان ، نخستین کسانی بودند که قائل بوجود موجوداتی در حد فاصل خدا و انسان شدند . یهودان فقط در آن دوره که به اسارت در بابل بسر میبردند بر روی این ملائک نامهای مختلف نهادند . کلمه « شیطان » در تورات برای اولین بار در کتاب ایوب ذکر شده ؛ این اسم ایرانی است ، و ادعا میشود که خود ایوب نیز ایرانی بوده است . نام « رفائیل » توسط نویسنده کتاب طوبی که هویتش درست معلوم نیست ، و در اسارت آشور بسر میبرد و کتاب خود را بزبان کلدانی نوشت ، بکار برده شده است . حتی کلمه « اسرائیل » اصلاً کلدانی بوده ، و معنی « خدایین » میداده است .

... کتاب « سدر » خلاصه کتاب زند اوستا یا

زند یعنی یکی از سه کتابی است که قدیمترین کتابهای دنیا بشمار میروند .

کلمهٔ زند اوستا نزد کلدانیان معنی تقدیس آتش را داشت . کتاب « صد در » به صد ماده تقسیم شده که شرقیان آنها در « در » مینامند ، و اگر بخواهیم مفهوم اخلاق را از نظر این ملل باستانی بشناسیم ، خواندن آنها اهمیت دارد . ما از روی جهالت وزودباوری ، خیال میکنیم که همه چیز را خود ما بوجود آورده‌ایم ، و هرچه هست یا از یهودان آمده ، یا از ما که جانشین یهودان شده‌ایم ؛ اینست چند « باب » از این بابهای کتاب مذهبی « سدر » که خواندن آنها ما را از این اشتباه بیرون خواهد آورد :

در اول - فرمان خداوند بسیار عادل ، چنین است که مردمان از روی خوبیها و بدیهائی که کرده‌اند در معرض قضا درآیند : اعمال ایشان در ترازوی انصاف توزین خواهد شد . نیکان در دنیای نور بسر خواهند برد و با نیروی ایمان از چنگ شیطان خواهند رست .
دوم - اگر ثوابهای تو بر گناهانت بچربند ، بهره‌ات بهشت است . اگر گناهانت سنگین‌تر باشند ، جهنم کیفر تست .

پنجم - کسی که صدقه بدهد ، مرد واقعی است . در آئین مقدس ما صدقه دادن بزرگترین ثوابهاست ... الخ .

ششم - روزی چهار بار مراسم ستایش خورشید را بجای آر . در آغاز هرماه قمری نیز ، مراسم ستایش

ماه را انجام ده .

تبصره - گفته نشده است : خورشید و ماه را
بعنوان خدایانی پرستش کن ، بلکه گفته شده است :
خورشید و ماه را بعنوان مصنوعات آفریدگار بستای .
ایرانیان باستان بهیچوجه آتش پرست نبودند ، بلکه
خداپرست بودند ، و این حقیقتی است که بصورتی
انکارناپذیر توسط مورخ مذهب ایرانیان باثبات رسیده
است ^۱ .

نهم - مخصوصاً از لواط پرهیز ، زیرا گناهی
بزرگتر از این نیست .

تبصره - این دستور مذهبی بخوبی نشان میدهد
که سکستوس امپیریکوس در این ادعا که قوانین ایران
این عمل زشت را مجاز شمرده بود ، تا چه اندازه براه
خطا رفته است .

یازدهم - بکوش تا آتش مقدس را پیوسته
فروزان نگاه داری ، زیرا آتش روح جهان است . الخ...
تبصره - حفظ آتش مقدس بعدها بصورت یکی از
سنن مذهبی چندین ملت درآمد .

سیزدهم - اگر میخواهی حیات ابد داشته باشی ،
پدر و مادرت را دوست بدار .

پانزدهم - هر چه نزدت فرا آرند ، خدا را سپاس
گوی .

نوزدهم - در جوانی زناشوئی کن ، زیرا این
دنیا گذرگاهی بیش نیست . بعد از تو پسرت زندگی کند

۱- اشاره به انکتیل دوپرون ، مترجم زند آوستا .

تا سلسله وجود قطع نشود .

چهارم - کسیکه مردم را بتوبه میخواند ، باید خودش بیگناه باشد ؛ حمیت مذهبی داشته باشد و این حمیت او دروغین نباشد ؛ هرگز دروغ نگوید ؛ صاحب خوی نکو باشد ؛ روح او قدر دوستی را بداند ؛ دل و زبانش همیشه پا بپا بروند ؛ برای ملت خداوند سر مشق نکو کاری و داد گستری باشد .

تبصره - چه سر مشق بزرگی است برای روحانیون همه کشورها ! و توجه کنید که در تمام مذاهب مشرق زمین ، هر مذهبی پیروان خود را ملت خدا مینامد .

شصت و هشتم - هرگز دروغ مگو . دروغ گفتن زشت است ، حتی اگر مفید باشد .

تبصره - این اصل کاملاً مخالف با فلسفه دروغ مصلحت آمیز است .

شصت و نهم - با روسپیان از در نزدیکی درمیا . سعی در فریفتن زن هیچکس مکن .

هفتادم - از هر گونه دزدی و هر گونه غارت مال دیگران بپرهیز .

هفتاد و یکم - کردار نیک ، گفتار نیک ، پندار نیک داشته باش . وقتی که در رنج هستی روی بردباری بجانب خداوند بر . وقتی هم که خوشبختی ، خدای را سپاس گزار .

نود و یکم - روز و شب در اندیشه نکو کاری باش ، زیرا زندگی کوتاه است . اگر آن خدمتی را که

هم امروز باید بدیگری کنی بفردا واگذاری ، استغفار کن .

این است رئوس اصول دین ایرانیان باستان . تقریباً همه این اصول با آئین طبیعی جمله ملل جهان هماهنگ است . همه جا تشریفات مذهبی با هم فرق دارد ، اما اصول تقوی یکسان است ، زیرا تقوی از جانب خداوند میآید ، و بقیه را مردمان میسازند .

اصول مذهبی کتاب « سدر » این نکته را نیز برای ما ثابت میکند که ایرانیان بهیچوجه بت پرست نبودند ، و این پرمدعائی جاهلانۀ ما است که دیری ایرانیان را به بت پرستی متهم کرده است . اصل « خیر و شر » که توسط زرتشت وضع شده است ، اورمزدخدای روشنائی ، و اهریمن روح تاریکی ، اساس آئین مانوی بشمار میآیند : این همان اوزیریس و تیفون مصریان ، و پاندور یونانیان ، یعنی کوشش بی نتیجه همه حکیمان برای توجیه اساس خیر و شر است . این علم الهی مغان در مشرق زمین در دوران همه حکومتها مورد قبول بود ، و در گیرودار همه انقلابات سیاسی ، مذهب قدیم همیشه در ایران حفظ میشد . خدایان یونانی و خدایان سایر ملل ، هیچیک نتوانستند ارزشی بیشتر پیدا کنند تا جایگزین آن شوند .

انوشیروان ، یا خسرو بزرگ ، در اواخر قرن ششم میلادی ، قلمرو شاهنشاهی خود را تا قسمتی از

عربستان توسعه داده و حبشیان نیمه‌مسیحی را که آنجا را اشغال کرده بودند ازین سرزمین رانده بود .
فرزندان انوشیروان بزرگ که شایستگی چنین پدری را نداشتند ایران را از راه جنگهای داخلی و پدرکشی‌ها دچار فلاکت کردند ، و در همین موقع بود که محمد در صحراهای عربستان ، اصول مذهب و قدرت سیاسی مسلمانان را بنیاد نهاد .

(فصل پنجم)

در اواخر قرن شانزدهم ، ایران در دوران سلطنت شاه‌عباس کبیر ، نبیره اسمعیل صفی ، بصورت یکی از آبادترین و خوشبخت‌ترین کشورهای روی زمین درآمد . اصولاً هیچ کشوری نیست که در گذشته دوران عظمت و جلالی نگذرانده باشد ؛ اما همیشه بعد از این دوره ، این کشورها رو با انحطاط می‌روند .

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

وجه اشتراکی که همواره ایران با چین داشته ، عدم وجود طبقه ممتاز است . در این دو کشور پهناور هیچ امتیازی جز امتیاز مشاغل در کار نیست و مردانی که شخصاً هیچ قابلیت ندارند نمیتوانند از بزرگی پدرانشان بهره‌ای بگیرند .

آئین تشیع که در ایران برقرار بود ، پیروان همه مذاهب دیگر را در اجرای سنن و فرائض مذهبی خود آزاد می‌گذاشت . تا زمان شاه‌عباس هنوز در اصفهان بازماندگان ایرانیان قدیم که بدانان آتش پرست می‌گویند

زندگی میکردند ، فقط در آن هنگام بود که ایشان از پایتخت بیرون رانده شدند . عده‌ای از صبی‌ها یعنی پیروان یحیی ، در حدود خلیج فارس پراکنده بودند . مسیحیان ارمنی که پیروی از مکتب مذهبی یونان میکردند از لحاظ تعداد نسبت به مسیحیان تسطوری اکثریت داشتند . هندوان پیرو آئین برهما در اصفهان پر بودند ، چنانکه شماره آنها از بیست هزار تجاوز میکرد . در ایران همه این مذاهب با حسن نظر نگاه میکردند ، جز بآئین پیروان عمر که مذهب دشمنان ایشان بود .

هرچند خاک ایران بحاصلخیزی خاک ترکیه نیست ، در عوض مردم آن زیرکترند . بعلم توجه بیشتری دارند . زبان آنان زبانی شیرین و موزون است که از ششصد سال پیش بهیچوجه خلل و فساد در آن راه نیافته است . اشعار آنها عالی و داستانهایشان پر از ریزه کاری است .

(فصل صد و پنجاه و هشتم)

ایران از ترکیه متمدنتر بود . در آنجا انواع هنر قدر و منزلتی بیشتر داشت . آداب و رسوم مردم ملایمتر بود و نظم اجتماعی خیلی بهتر رعایت میشد کارهای دستی ایران همه جا ظریفتر و از لحاظ ریزه کاری کاملتر از کارهای دستی ترکیه محسوب میشد . علوم مورد تشویق و استقبال خیلی زیادتری بود .

هیچ شهری نبود که در آن چندین مدرسه برای تعلیم ادبیات تأسیس نشده باشد. زبان شیرین و خوش آهنگ فارسی همیشه سرچشمه اشعار نغز و دلکش بوده است.

* * * * *

اصفهان، پیش از انقلابات اخیر^۱ شهری بود بزرگی و پرجمعیتی لندن. تبریز بیش از پانصد هزار سکنه داشت و کاشان را عادتاً با لیون مقایسه میکردند، و طبعاً غیرممکن است که شهری پرجمعیت باشد و دهات پرجمعیت نداشته باشد.

دربار ایران شکوه و جلالی بیش از بابعالی عثمانی داشت. وقتی که در کتابهای سیاحان خودمان وصف اسپان این سرزمین را با سراپای پوشیده از پارچه‌های زربفت گرانبها و زین و یراقهای زرین و مرصع میخوانیم، یا از زبان شاردن شرح چهارهزار ظرف طلایی رامیشنویم که در سفره پادشاه ایران بکار میرفت، چنین میپنداریم که بخواندن داستانی از دوره خشایارشا مشغولیم. بهای اشیاء مورد احتیاج عامه، بخصوص خواربار، در اصفهان يك ثلث آن قیمتی بود که این اشیاء در کشور ما دارند، و این ارزانی طبعاً نشان وفور این اجناس است.

آنچه درباره ایران بما گفته‌اند، ما را بقبول این نکته وامیدارد که در دنیا هیچ کشوری نبود که با اصول سلطنت مطلقه اداره شود و در آن مردمان تا بدین حد از حقوق بشری برخوردار باشند.

۱- مقصود فتنه افغانها است.

.. همهٔ اینها مبین ملتی اجتماعی است ، و نشان
میدهد که این ملت حق داشت خوشبخت باشد .

(فصل صدونودو سوم)

طهماسبقلی خان ، بعد از آنکه پادشاه خویش را
از سلطنت خلع کرد و خود بجایش بر تخت نشست و افغانها
را درهم شکست و قندهار را تصرف کرد ، تا پایتخت
هندوستان پیش راند . در تاریخ هیچ نمونهٔ دیگری
نمیتوان یافت که ارتشی از حیث شمارهٔ نفرات پیاپی تعداد
افراد قشون محمدشاه پادشاه گورکانی هندوستان در
جنگ با طهماسبقلی خان ، و از حیث ضعف پیاپی ناتوانی
این قشون برسد . وی یک میلیون و دویست هزار سپاهی
و ده هزار توپ و دوهزار فیل جنگی بمیدان مصاف فاتح
ایرانی آورد که تعداد سپاهیان او بشصت هزار تن هم
نمیرسید . حتی داریوش نیروئی بدین کثرت در برابر
اسکندر تجهیز نکرده بود .

(فصل صد و نود و چهارم)

گفتگو درباره اسکندر

کالیکرات - خوب ، ای «اومر» خردمند ، در سفر های خود چه دیدید ؟
اومر - چیز هائی احمقانه .
کالیکرات - عجب ! شما دردنبال اسکندر سفر کردید و با اینوصف سراپا شوق و ستایش نیستید ؟
اومر - قطعاً میخواهید بگوئید ترحم ...
کالیکرات - ترحم برای اسکندر ؟
اومر - پس برای که ؟ من او را در هندوستان و بابل دیدم که چون دیگران ، بامید واهی چیزی تازه آموختن ، بدانجا شتافته بودم . بمن گفتند که وی حقیقتاً سفرهای جنگی خود را چون قهرمانی آغاز کرده بود ،

اما این سفرها را چون دیوانه‌ای پایان داد: خودم این نیمه خدا را که روزی بشر دوست‌ترین یونانیان بود، دیدم که بدل به سنگدلترین وحشیان شده بود، شاگرد قناعتگر ارسطو را دیدم که بصورت دائم الخمری نفرت آوردرآمده بود. یکبار، وقتی بنزد او رفتم که از سرمیز غذا برمیخواست و ناگهان بفکر افتاد که کاخ با عظمت استخر را آتش بزند تا يك زن پست هرجائی را که تائیس نام داشت هوسی کرده بود از خود راضی کرده باشد. در جریان دیوانه بازی‌های او در هندوستان همه جا بدنبالش بودم و بالاخره نیز او را دیدم که در شهر بابل مثل بیسروپاترین افراد سپاه خویش، آنقدر بیحساب باده خواری کرد که در عنفوان جوانی مرد.

کالیگرات - آدمی بزرگ بود که در واقع بسیار کوچک بود.

اومر - هیچ آدم بزرگی ازین قبیل نیست که مشمول این قاعده نشود. همه اینان چون آهن ربا هستند که من بتازگی خاصیتی در آن کشف کرده‌ام، و آن اینست که همچنانکه يك سوی دارد که جذب میکند، يك سوی دیگر نیز دارد که دور میراند.

کالیگرات - اسکندری که در عالم مستی شهری را آتش بزند، مرا سخت از خود بدور میراند. اما من این شهر استخر را که از آن سخن میگوئید نمیشناسم. فقط خبر داشتم که این آدم مخبط و این تائیس دیوانه شهر «پرسپولیس» را بخاطر تفریح خود سوزانیده‌اند.

اومر - استخر همین شهری است که یونانیان بدان پرسپولیس نام داده‌اند. یونانیهای ما علاقه بسیار

دارند که بتمام دنیا لباس یونانی بپوشانند . هیچیک از شهرهائی که بدست اسکندر محاصره و تصرف شده ، در یونان بنام اصلی آن خوانده نمیشود . با همین سلیقه بود که یونانیان در مصر شهرهائی بنام هلیوپولیس و کروکودیلوپولیس و ممفیس ابداع کردند ، زیرا اینان همینقدر که کلمه‌ای خوش آهنگ پیدا کنند راضی هستند ، و از این راه یونانیها تمام روی زمین را گول زده و فریب داده‌اند .

(گفتگوهای اومر)



وضع زمانه

... پس از ناهار ، بابك بیکی از مجلترین معابد شهر رفت و میان دسته‌ای از زنان و مردان که برای وقت‌گذرانی بدانجا آمده بودند نشست . مغی بر بای منبری ظاهر شد و مدتی دراز از فساد و تقوی سخن گفت . این مغ ، آنچه را که هیچ احتیاج به تقسیم نداشت به چندین قسمت تقسیم کرد ؛ دلائل منطقی برای اثبات آن نکاتی آورد که خود از اول روشن بود . چیز هائی را بدیگران آموخت که همه میدانستند . با سردی ابراز گرمی کرد و عرق ریزان و نفس‌زنان از در بیرون رفت . آنوقت بود که همه حاضران بخود آمدند و پنداشتند که واقعاً در

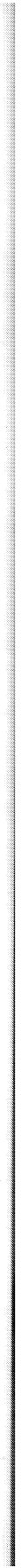
مجلس تعلیم و تعلیمی حضور داشته‌اند. بابک گفت: این مرد هرچه را که در قوه داشت بکار برد تا دویست یا سیصد تن از همشهریان خود را تصدیع دهد. اما نیت او خوب بود، بنابراین این امر موجبی برای ویران کردن تخت جمشید نمیشد.

پس از آنکه ازین مجمع بیرون رفت، او را بنمایشای جشنی عمومی بردند که در همه روزهای سال برقرار میشد. این جشن در نوعی کلیسای بزرگ صورت میگرفت که در انتهای آن کاخی دیده میشد. زیباترین زنان تخت جمشید و برجسته‌ترین رجال و حکام که با نظم و ترتیب صف بسته بودند منظره‌ای چنان دلپذیر پدید می‌آوردند که بابک نخست پنداشت که همه جشن همین است. اما دیری نگذشت که دو یا سه نفر که بنظر می‌آمد شاه‌ها و ملکه‌هائی باشند در دالان این کاخ پیدا شدند؛ زبان آنان با زبان مردم اختلاف بسیار داشت؛ زبانی موزون و خوش‌آهنگ و پر طمطراق بود. هیچکس نخفته بود و همه با سکوتی عمیق که فقط با ابراز احساسات و ستایش عمومی قطع میشد گوش فرا داشته بودند. وظیفه پادشاهان، علاقه به پاکدامنی و خطرات امیال و شهوات بصورتی چنان حساس و مؤثر تشریح و توصیف میشد که بابک اشک از دیده فروریخت. یقین کرد که این مردان و این زنان قهرمان، این پادشاهان و این ملکه‌هائی که وی سخنانشان را شنیده بود خطبای این امپراتوریند. حتی نیت کرد که «ایطورائیل» را وادار کند که بیاید و گفته‌های ایشان را بشنود، زیرا اطمینان داشت که دیدن چنین منظره‌ای ویرا

برای همیشه با این شهر بر سر آشتی خواهد آورد .

بابك سخت در تردید بود که دربارهٔ تخت جمشید چه قضاوت کند . لاجرم تصمیم گرفت بدیدار مغان و ادیبان رود ، زیرا ادیبان اهل خردند و مغان اهل دین ، و بابك بخود نوید داد که اینان بخشایش خداوند را برای دیگر مردم کشور تحصیل خواهند کرد . بامداد روز بعد بیک دیر مغان رفت . موبد موبدان در نزد او اعتراف کرد که بخاطر آنکه نزد خداوند تعهد کرده است که همیشه فقیر بماند ، سالیانه صد هزار «اکو» درآمد دارد ، و چون سوگند خورده است که همیشه افتاده و حقیر باشد ، قدرتی وسیع نسبت بدیگران اعمال میکند . پس ازین سخنان ، وی بابك را بدست برادر روحانی جوانی سپرد تا دربارهٔ او احترامات لازمهٔ پذیرائی را بجای آورد .

(قصه‌ها و رمانها)



شان شراك روسو

.....

يك پارسی اهل سورات ، در خفا دختری مسلمان را بزنی گرفته بود . رازش كشف شد و به بند افتاد ، و چون از قبول آئين اسلام سر باز زد ، محكوم بمرگش كردند . پيش از آنكه به كشتنگاه رود ، به قضات خود چنين گفت :

«عجبا ! ميخواهيد مرا از نعمت زندگي محروم كنيد ! ولي آخر بكدام جرم كيفرم ميدهيد ؟ من از آئين خود بيشتر تخلف كرده‌ام تا از آئين شما ؛ اما آئين من با قلب آدمي حرف ميزند ، زيرا از سنگدلي بدور است . گناهي كه من كرده‌ام مورد نكوهش برادران مذهبي من قرار گرفته و پيشاپيش كيفر يافته است . اما با شما چه بدی كرده‌ام كه مستحق مرگ باشم ؟ مگر نه شما را چون اعضای خاندان خویش شمردم و از میانتان خواهی برای خود برگزیدم ؟ او را در عقیده مذهبی آزاد گذاشتم و او نیز بمصلحت خویش ، عقیده مذهبی مرا محترم شمرد . من ،

بدون تأسفی، از او فقط خود او را خواستم و ازین راه ویرا وسیله نیایشی قرار دادم که آفریدگار من از من میطلبد، یعنی توسط او خراجی را که هر آدمی بنوع بشر مدیون است پرداختم. عشق او را بمن داد، و تقوی در نظرم عزیزش داشت. وی هرگز در خانه من صورت کنیزی نداشت، زیرا قلب شوهرش یکسره مال او بود. خطای من همانقدر باعث خوشبختی او شد که مرا خوشبخت کرد. «شما، برای مجازات این گناهی که از هر جهت قابل بخشش بود، درصدد برآمدید که مرا بدورویی و دروغگوئی وادارید. کوشیدید تا مرا مجبور بقبول معتقدات خودتان کنید که من بدانها نه علاقه‌ای دارم و نه ایمانی: چنان پنداشتید که فرار من از مقررات آئین خودم، مستلزم آن است که حتماً بمقررات آئین شما گردن نهم، و ازین راه مرا میان مرگ و پیمان شکنی مخیر کردید؛ من نیز درین میان انتخاب قطعی خویش را کرده‌ام، زیرا نمیخواهم شما را فریفته باشم. اکنونکه باید مرد، میمیرم، اما شایسته آن میمیرم که از نو زنده شوم و در قالب مرد عدالت دوست دیگری زندگی از سرگیرم. در راه آئین خویش شهید می‌شوم بی آنکه ترس آن داشته باشم که پس از مرگ به جرگه پیروان آئین شما پای گذارم. با این همه کاش میتوانستم حیات بعدی خویش را در میان شما بگذرانم تا شیوه بشر دوستی و گذشت و انصاف را بشما بیاموزم، زیرا شما برای خدمت بهمان خداوندی که ما خدمتگزارش هستیم، وطبعاً غیر از او خدائی نمیتواند بود. با تعصبی کورکورانه به آزاربندگان او میپردازید،

و فقط از آن جهت سنگدل و خون آشامید که با عقل و منطق سروکاری ندارید.

«شما طفلانی هستید که در بازیهای خود جز آزار مردمان کاری نمیتوانید کرد. خود را دانشمند میندازید، و با اینهمه از ذات خداوند هیچ نمیدانید. آیا براستی اصول مذهب تازه شما، حق آنکس را که در تمام ادوار پرستش کرده‌اند و خود اراده کرده است که پرستش کنند، چنانکه باید بجای می‌آورد؟ سنن مذهبی ما بهمان اندازه قدیمند که ستارگان آسمان قدمت دارند. نخستین اشعه خورشید بر پدران ما تافت و از زبان آنها سرودنیایش خود را شنید. زرتشت بزرگ دوران کودکی جهان را بچشم دید، و نظم کلی عالم را پیشگوئی کرد و مشخص ساخت.

«... بیست قرن پیش از تولد اسمعیل و پدر او، روزگاری دراز از پیدایش مغان گذشته بود. کتابهای مقدس ما از دیرباز درس زندگانی مردم آسیا و جهان بودند، و سه امپراتوری بزرگ، بتوالی ادوار دراز عمر خود را با حکمفرمائی نیاکان ما پایان رسانده بودند، در حالیکه هنوز نیاکان شما از وادی گمنامی بیرون نیامده بودند.

... ما مردمی صلحجو هستیم. به هیچ جنبنده‌ای، حتی بدانان که ستمگرانه بما فرمانروائی میکنند بد نمیکنیم و بدشان را نمیخواهیم. ثمره رنج خود را بی تأسف بدیشان وامیگذاریم و خرسندیم که برای آنان مفید باشیم و وظایف خویش را انجام دهیم. مراتع شما، همه‌جا از

رمة های فراوان ما پوشیده شده . درختانی که با دست ما کاشته شده ، به شما سایه برمی دهد . زمینهای شما که ما کشت و زرعشان میکنیم ، با دسترنج ما غذای شما را فراهم می آورد . مردمی ساده و بی آزار ، در زیر فشار شما ، زاد و ولد میکنند و برای شما از سینه خاکی که مادر مشترک ماست و شما خود از آن هیچ بهره برنمیتوانید گرفت ، زندگی و نعمت بیرون میکشند . خورشید که ما شاهد کار ثمر بخش خویشش میگیریم پیوسته ناظر بردباری ما و بیدادگری شما است . هر بامداد که سر بر میزند ما را سرگرم کاری مفید مییابد ، و هر شامگاهان که غروب میکند ما را برای کارهای مفید تازه ای بخانه خود و نزد کسان خویش باز میگرداند .

«تنها خداوند است که از حقیقت آگاه است . اگر هم ، با همه اینها ، ما در آئین خود براه خطا میرویم ، بسیار بعید است که مستحق دوزخ باشیم ، زیرا ما در روی زمین کاری بجز خوبی نمیکنیم» .

(نامه به عالیجناب اسقف «بوهون»)

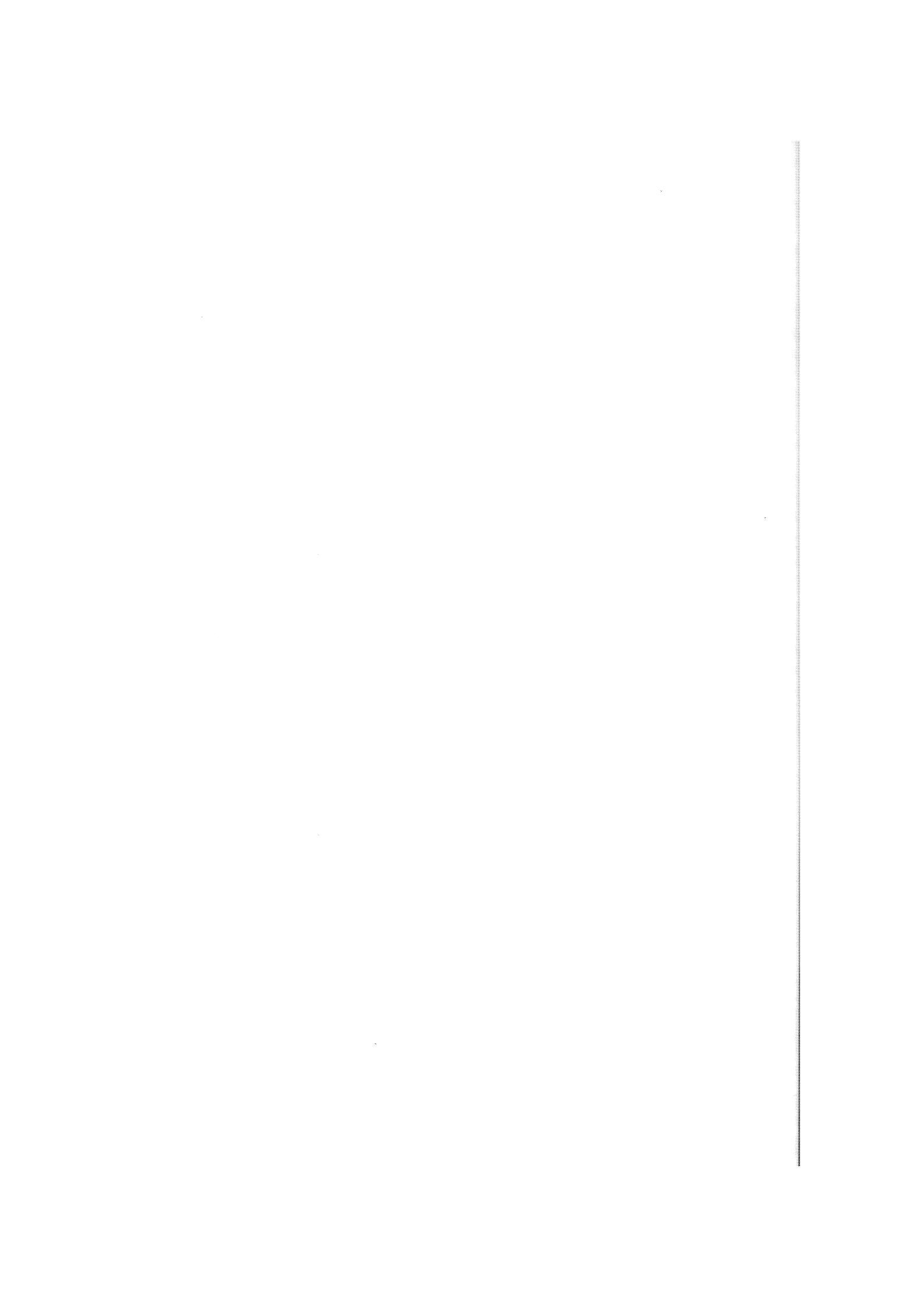
برناردن دوسن پير



کورش

دلم میخواست هیچکسی را ، پس از مردن او ،
در کلیساها بخاک نسپارند . کز نفون نقل میکند که کورش ،
پادشاه و فرمانروای قسمت اعظم از آسیا ، هنگام مرگ
فرمان داد که او را در دهکده‌ای زیر درختها بخاک
سپارند ، تا آنکه طبق گفته این شاه بزرگ ، عناصر بدن
او هرچه زودتر به عناصر طبیعت پیوندد و از نو سهمی
در پیدایش آثار زیبای آفرینش بعهدہ گیرند . البته این
طرز فکر شایسته روح بلند کورش بود ، اما در همه کشورها ،
گورها بخصوص مقابر پادشاهان بزرگ بناهایی هستند که
بیش از هر بنائی در نظر ملتها عزیزند .

(مطالعات درباره طبیعت - فصل سیزدهم)



شاه تو بریان

ایران

... اکنون قدم به صحنه بزرگ این تاریخ میگذاریم .

امپراتوری پارس ها و مادها ، هنگام سقوط حکومت هپیساس ، از رود سند در سمت مشرق تا دریای مدیترانه در سمت مغرب و از مرزهای حبشه و کارتاژ در جنوب تا سرحدات سیت ها در شمال امتداد داشت ، یعنی مساحتی را بعرض چهل درجه جغرافیائی و طول بیش از شانزده درجه جغرافیائی شامل میشد .

از هنگامیکه این امپراتوری غول پیکر تدریجاً از بقایای چندین کشور بوجود آمده و زمین را در زیر پای خود گرفته بود ، سالی چند پیش نمیگذشت . امپراتوری آشوریان که در آغاز کار قسمت اعظم این شاهنشاهی را تشکیل میداد ، در حدود قرن ششم پیش از میلاد مسیح بدست ماد ها گشوده شد .

کوروش معروف که تاجهای پادشاهی ماد و پارس را یکجا بر سر نهاده بود، سلطنت «لیدی» را که در دوران پادشاهی کرزوس کشور آباد و متنعمی در آسیای صغیر بود منقرض کرد و این واقعه اندکی پیش از حکومت پیزیسترات در آتن صورت گرفت. کمبوجیه، جانشین کوروش، مصر را ضمیمه سایر متصرفات خویش کرد، و داریوش، پسر ویشناسپ، که جنگ تاریخی ایرانیان و یونانیان در دوران سلطنت او آغاز شد، چند ناحیه از تراکیه و هندوستان را بر زمینهای پهناور خویش افزود. «سلطنت عطیه الهی است». این شعار که چارلز اول را بیای دار برد، عصاره حقوق سیاسی ایران بود، و ازین جا میتوانیم بنوع حکومت این کشور پی ببریم. با این همه، قدرت شاهنشاه در ایران آن جنبه حکومت مطلقه را که سلطان های کنونی عثمانی دارند نداشت، زیرا نیمی از این قدرت به شورائی تعلق داشت که قسمتی از مقام سلطنت را تشکیل میداد.

از لحاظ مدنی، قوانین قضائی ایران قوانینی بی آرایش بود، و دستگاه عدالت با بیغرضی و وظیفه شناسی تمام بدست قضاتی که از طبقه سالخوردگان برگزیده میشدند اداره میشد. در موارد خیلی مهم، دعوا را بحضور شاه میبردند.

در امور جزائی، دادرسی بطور علنی صورت میگرفت. متهم و متهم را با یکدیگر مواجه میکردند و آن کس که در معرض تهمت قرار گرفته بود حق داشت از تمام وسائل دفاعی که برای اثبات بیگناهی خود یا بعنوان عذر

تقصیر خویش مفید میبنداشت استفاده کند . این شیوه شایان تحسین ، که امروز نظیر آنرا در انگلستان می بینیم ، در فرانسه جای خود را به قانون نفرت انگیز بازجوئیهای محرمانه داده بود .

مقارن الغاء اساس در یونان ، شاید جامعه در ایران بیش از هر جای دیگر روی زمین بسوی مدنیت پیش رفته بود . يك دستگاه اداری منظم تمام شئون امپراتوری را هماهنگ با هم بگردش و امیداشت . ایالات ، بدست ساتراپها یا فرماندهانی اداره میشد که از طرف پادشاه تعیین میشدند . وضع سپاه و مالیه تابع اصول و طبقه بندی مشخصی بود ، و آن وسیله ای که در آنروز در نزد هیچ ملت دیگر سابقه نداشت ، یعنی دستگاه پست ، که کورش آنرا بر آن اساس که امروز در نزد ملل عصر جدید معمول است پدید آورد ، اجزاء پراکنده این بدن عظیم را بهم پیوند میداد . این عامل بعد از کشف چاپ مقام دوم را در میان اختراعاتی دارد که میتوان گفت بشر را بکلی عوض کرده اند ، و تأثیر آن در نفوذ سریعی که انقلاب یونان در ایران پیدا کرد ، کم نبود . امروز نیز برای واژگون کردن تمام تاج و تختهای کنونی مشرق زمین ، چیزی بیش از استفاده از چاپارهای نامه رسان که مأمور تأمین مکاتبات و ارتباطهای عادی بین اشخاص باشند ضرور نیست . در نزد مادها ، پست فقط برای امور دولتی بکار میرفت .

ایرانیان از لحاظ مذهب با بقیه ملل دنیای آنروز فرق داشتند ایشان آن اختری را نیایش میکردند که شعله

ثمر بخش وزاینده آن روح جهان آفرینش بنظر میرسد . نه تشریفات مذهبی یونانیان را داشتند و نه بناهایی بافتخار خدایان خود برپا میکردند . هر صحرا پرستشگاه ایشان بود و هر کوهستان محرابشان بشمار میرفت ؛ و آن شکوه و جلالی را که دیگران در مراسم قربانیهای خود میجستند، ایشان در چهره خورشید طالع میدیدند که از فراز دروازه مشرق سربدر میکرد و نخستین نگاه خویش را بر جنگلها و آبشارها و دره ها میافکند .

♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦ ♦

باغهای معلق بابل و کاخهای پهناور پادشاهان که با نقاشیها و مجسمه ها آراسته شده ، از رواج و اهمیت هنرهای زیبا در قلمرو شاهنشاهی کورش حکایت میکند . سرزمینهای وسیع شاهنشاهی او که از ملل بیشمار و گوناگون پدید آمده بود ، قاعدتاً میبایست معدنی پایان ناپذیر از شعر بوده باشد که با اختلاف آداب و سنن و طبیعتی که صور گوناگون آن در این اشعار منعکس میشد ، رنگهای مختلف داشته باشد . مثلاً در «ایونی» ظریف و زنانه ، در نزد مادها آمیخته با شکوه و جلال ، در کوهستانهای پارس ساده و روستائی و در هندوستان شهوانی باشد ، و در عربستان بصورت نغمه های شاعرانه از زبان شیخ قبیله که در میان گوسفندان و افراد خاندان خویش زیر نخلی در صحرا نشسته است ، برآید .